

فاز دوم جنگ جهانی سوم

ابوذر - فرقه دمکرات آذربایجان

پس از پیروزی سرمایه داری در برابر فئودالیسم، فراماسیون اجتماعی جدید از سوی یک جنبش جهانی مورد تهدید قرار گرفت. پیروزی انقلاب اکتبر در سرزمین پهناور روسیه و تشکیل اولین دولت سوسیالیستی خواب را از چشمان «اربابان» جدید جهان ربود. سرمایه داری برای ابقاء و دوام سیطره خود بر جهان کارزار پر دامنه ای را تحت لوای مبارزه با کمونیسم آغاز و در این راه به اقدامات وحشیانه و جنایتکارانه زیادی دست زد.

تحمیل دو جنگ جهانی که در پی آنها میلیونها انسان نابود و هزاران شهر به ویرانی کشیده شد، زیربنای اقتصادی بسیاری از کشورها را درهم ریخت و روند عادی تکامل و پیشرفت عمومی در سطح جهان بهم خورد و موجب توسعه سریع کشورهای بزرگ سرمایه داری و عقب ماندگی و فقر کشورهای حاشیه ای گردید. غرب به سرکردگی آمریکا مانع از به قدرت رسیدن نیروهای چپ در ایتالیا و فرانسه و در دیگر نقاط جهان شد، موج توطئه ها، کودتاهای خونین جنگ های فرسایشی از به قدرت رسیدن نیروهای دموکراتیک و عدالت خواه جلوگیری بعمل آورد. پس از پایان جنگ جهانی دوم فاز نخست جنگ جهانی سوم آغاز شد و اساساً به «جنگ سرد» معروف گردید. جنگ سرد چیزی جز به زانو درآوردن توان اقتصادی و خدشه دار کردن سیمای سوسیالیسم یعنی دشمن سرمایه داری نبود. نهایت سوسیالیسم موجود در برابر این مبارزه شکست خورد و جهان دو قطبی به یک جهان تک قطبی به رهبری غرب و اساساً ایالات متحده آمریکا مبدل شد.

پس از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد بسیاری از کشورها از میدان مانور موجود بهره گرفته و توانستند به استقلال خود نائل آیند و برخی دیگر از کشورها برای استقلال خود به تشکیل گروه بندی هایی منطقه ای، دینی، نژادی اقدام نمودند و در این اندیشه بودند که بدینوسیله در برابر جهان دو قطبی با ایجاد توازن حاکمیت های خود را حفظ کنند. لکن نبرد طبقاتی در سطح جهان بداخل این گروه بندی ها نیز کشیده شد و گاه آنها را دچار تلاطم های سیاسی کرد. در میان این گروه بندی ها، گروه بندی نژادی که پایه اساس فلسفی و ایدئولوژیکی آن بر روی مسائل قومی بشکل شوونیستی و برتری طلبی استوار بود با تکیه بر تاریخ و فرهنگ گذشته خود تلاش نمود تا قطب قدرت جدیدی بوجود آورد که در مقابل قدرت های بزرگ مقاومت نماید. از آن جمله می توان به «جهان اعراب»، «جهان اسلاو» و غیره اشاره کرد.

باید یادآوری کرد که در دهه های نخست قرن بیستم حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان به رهبری هیتلر بر پایه و اساس بینش های شوونیستی- قومی شکل گرفت و بعد با قدرت گیری، اروپا را در مسیر جنگ فاجعه باری پیشبرد و نهایت به دفاع از قومیت بشکل شوونیستی و برتری جویی به ایدئولوژی برتری نژادی مبدل گردید.

در اینجا قصد این نیست که درباره تاریخچه هر کدام از این گروه بندی ها سخن به میان آید. لکن با یک نگاه گذرا می توان این را مشاهده کرد که در جهان معاصر ما که پایه و اساس آن حاکمیت یک گروه کوچک بر جهان است. سرمایه های ترانس ناسیونال (فراملی) با اعتقادات دینی گوناگون (یهودی، مسیحی، بودایی و غیره) و ترکیب قومی متفاوت (اروپایی، آمریکایی، آسیایی و غیره) می کوشند با بدست آوردن مواد خام جهان و با استفاده از نیروی کار ارزان میزان سودهی و بهره وری سرمایه را بالا ببرند. اگر به منظره امروزی جهان نگاه شود مشاهده می گردد که نبرد طبقاتی نه بصورت کلاسیک آن، یعنی یک طبقه در مقابل طبقه دیگر، بلکه یک طبقه در مقابل ترکیبی از همه انسانهای تحت ستم در جریان است. بر اساس تضادهای موجود و ایجاد شده اساساً پایه های جبهه بندی های دینی و منطقه ای از

همان حالت نطفه محکوم به شکست است. برای نمونه می توان به برخی از این جبهه بندی ها اشاره کرد. برای نمونه در جهان اعراب و بعثت دست نشانده بودن بسیاری از رهبران کشورهای عربی و بعثت مشارکت های مالی الیگارش حاکمیت این کشورها در زد و بندهای مالی جهان این توانایی وجود ندارد که با موضع واحد و با اتحاد در مقابل یک مشکل عمل کنند. عملکرد مصر در کمپ دیوید، برخورد اردن و همکاری نزدیک این کشور با آمریکا و غیره عملاً جهان عرب را آنچنان سترون کرده که این «جهان» قادر نیست در مقابل تهاجمات زورگویی ها و برخوردهای اسرائیل موضع واحدی اتخاذ کند.

در جهان اسلامیان، باز به خاطر همان عواملی که در بالا ذکر شد امکان اتخاذ موضع واحد وجود ندارد. در اشغال بالکان ها توسط آمریکا و اروپا، اسلامیان ها نتوانستند موضع واحدی پیدا کنند و بخاطر منافع این و یا آن کشور و ضعف قدرت عمومی عملاً در خارج از بازی ماندند. ناتو به سوی شرق پیش روی کرد و عملاً جهان اسلامیان به مثابه یک ترکیب ملی و قومی از هم پاشید.

قطب بندی های دینی نیز سرنوشتی بهتر از این گروه بندی ها نداشتند. سیمای امروزی جهان اسلام حکایت از آن دارد که کشورهای گوناگون اسلامی توانایی برخورد واحد در مقابل مسایل روبروی آنها را ندارند و هر کشور اسلامی بخاطر منافع خود ساز خود را می زند.

نتیجه این که در آغاز قرن بیست و یکم و در دوران حاکمیت مطلق سرمایه بر جهان، نمی توان با گروه بندی های دینی، نژادی مانع از غارت و چپاول و بی عدالتی ها شد. بلکه در این نبرد طبقاتی غیر کلاسیک با اهرم های دیگری وارد کارزار شد. حوادث ۱۱ سپتامبر دست آمریکا و غرب را برای یک بازی بسیار خطرناک باز کرد. آنچه که امروز تحت نام «مبارزه با تروریسم» در جریان است در حقیقت فاز دوم جنگ جهانی سوم است که سرمایه داری برای «ابدی» کردن حاکمیت خود براه انداخته. در این جنگ مرزهای شناخته شده حرمت خود را از دست داده اند. آمریکا و غرب با بازوی نظامی خود ناتو این حق را برای خود قائل شده است که برای جلوگیری از اقدامات تروریستی در هر کجا که لازم است باید مداخله کند. این مداخله دارای مراحل گوناگونی است در مرحله اول تسلیم بدون قید و شرط در مقابل آمریکا در آنصورت این کشور در ردیف کشورهای آلیانس ضد تروریستی به حساب می آید و از کمک های مادی غرب و سرمایه داری برخوردار می شود، اراضی این کشور به پایگاه های نظامی آمریکا تبدیل می شود. اگر کشوری در مرحله اول به این خواست آمریکا تن ندارد، دچار فشارهای بین المللی می گردد. در داخل این کشورها ناآرامی و عدم ثبات پیش می آید. اگر کشوری این مرحله را نیز تحمل کرد آن وقت در ردیف کشورهای حامی تروریست قرار می گیرد و تحت تبلیغات آمریکا و غرب و با استفاده از اهرم های «حقوق بین المللی» (سازمان ملل متحد) افکار عمومی جهان برای تنبیه کردن این کشور خاطی وارد عمل می شود. این فرق نمی کند ونزوئلا، سوریه یا بلاروس و غیره باشد. یک نکته جالب دیگری نیز به چشم می خورد و آن اینست که در جغرافیای جهان کشورهای عقب نگه داشته شده که بیشتر مسلمان هستند از منابع زیرزمینی قابل توجهی برخوردار هستند. تحریکات جهان غرب و آمریکا در رابطه با این که تروریست ها از ایدئولوژی اسلامی رادیکال بهره مند هستند نیز در حقیقت یک نوع توجیه برای جنگ صلیبی بر علیه مناطق مسلمان نشین و یا در واقع برای کسب این ذخایر غنی زیر زمینی است.

غرب به جز این که خود مستقیماً با این «تروریست ها» برخورد می کند، سران وابسته کشورهای اسلامی را در وضعیتی قرار می دهد که برای حفظ قدرت خود به کشتار اعتراضات دینی و در اصل بر علیه عدالتی در کشورشان اقدام می کنند. پاکستان، اندونزی حتی ایران نیز از این امر مستثنی نیستند.

می توان با نگاهی به حوادثی که در حاشیه چاپ کاریکاتورهای از پیغمبر اسلام اتفاق افتاد به خیلی از نکات ظریف پی برد.

چاپ کاریکاتورهای پیغمبر اسلام در یک مجله دانمارکی و سپس دفاع برخی از نشریات دیگر اروپایی از به اصطلاح «آزادی بیان» موج دامنه داری از اعتراضات مسلمانان در جهان بویژه در کشورهای اسلامی را برانگیخت. در این کارزار حساب شده و دقیق آمریکا و اسرائیل که بیش از حد مواضع ضد اسلامی دارند از زیر ضربه خارج، در عوض «جهان اسلام» در مقابل اروپا قرار گرفت. این حوادث تازه یک روی سکه بود. روی دیگر سکه از این عبارت است که توده های بی پناه و گرسنه و دردمند عصبانی مسلمان به دفاع از اعتقادات دینی از یک سو و بیان دردهای اجتماعی خود از سوی دیگر به اعتراضات خشمگینانه ای بر علیه نمایندگان کشورهای اروپایی پرداختند، اما نکته جالب در اینجا است که رهبران مسلمان این کشورهای اسلامی بجای اتخاذ سیاست درست و سازماندهی هوشمندانه اعتراضات دینی توده ها بر سرکوب آنها می پردازند و از طبقه خود به دفاع بر می خیزند. از طرف دیگر غرب و بویژه آمریکا بدینوسیله نشان می دهد که این توده های خشمگین امروز بر علیه اروپا و غیره و فردا بر علیه حاکمان خود به قیام خواهند پرداخت.

ویژگی جهان امروز در آن است که انسان های تحت ستم در مقیاس جهانی عامل اصلی بدبختی ها و نگون بختی های خود را خوب می شناسند، لکن هر کدام از آنها به سیاق و به طریقه خود بر علیه آن مبارزه می کنند. اگر دیروز سرمایه در مقابل جنبش جهانی کمونیستی و کارگری قرار داشت، امروز در مقابل مسلمانان، مسیحیان، یهودیان، سبزه ها، احزاب چپ و ملی و غیره قرار گرفته است. حاشیه نشین شهرهای مختلف فرانسه مسیحی، مسلمانان عراق، افغانستان، اندونزی و یهودیان غیر وابسته به محافل صهیونیستی، جنبش سبزه ها مرکب از مسیحیان و غیره احزاب کمونیست و جنبش های کارگری با سیاست های «نوین» آمریکا و غرب مخالف و بر علیه آن مبارزه می کنند. اما از آنجا که آمریکا با استفاده از بمب اسلامی در افغانستان، استفاده از مسیحیت در لهستان و بخش وسیعی از اروپای شرقی جنگ وسیعی بر علیه کمونیسم و کشورهای سوسیالیستی بر راه انداخته بود، امروز همان سازمان ها با درک جنایتکار اصلی جبهه را تغییر داده و به مصاف ام الفساد یعنی جهان سرمایه داری و در راس آن آمریکا بپا خاسته اند. آنچه که امروز تحت نام تروریسم اسلامی از آنها یاد می شود، دیروز از آنها به مثابه مجاهدین و غیره مورد تکریم غرب و آمریکا قرار می گرفتند. بنظر می آید در تاریخ تشکیل دولت آمریکا هیچ گاه مثل امروز مورد نفرت توده های محروم و مظلوم قرار نگرفته است.

اگر در جنگ جهانی اول و دوم آمریکا از معرض حمله مستقیم دور ماند. در فاز دوم جنگ جهانی سوم که به وسعت سرتاسر کره زمین گسترش یافته و برخلاف فاز اول، یعنی جنگ سرد با قتل، غارت، خونریزی و ویرانی همراه است (نمونه های یوگسلاوی، عراق، افغانستان و غیره نمونه های بارز این جنگ جهانی است) آمریکا مستقیماً مورد هدف قرار گرفته است.